

قلعہ ی حیوانات

بہروز غریب پور

www.ketab.ir

غریب‌پور، بهروز، ۱۳۳۹ -
مجموعه نمایشنامه، قلمه‌ی حیوانات / بهروز
غریب‌پور - تهران: قدیم‌سازان، ۱۳۸۲.
۹۱ ص.

ISBN 964-352-107-9؛ ۹۰۰۰ ریال
فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.
این کتاب بر اساس رمان «قلمه حیوانات» جورج
اورول نوشته شده است.
۱. نمایش‌نامه فارسی - قرن ۱۴. الفید اورول.
جورج، ۱۹۰۳ - ۱۹۵۰ م. Orwell, George. قلمه
حیوانات. به عنوان: چ. عنوان: قلمه‌ی حیوانات.
۸۱۳۲/۶۲ PIR۸۱۵۲/۹۵
۱۳۸۲ ق ۲۹ غ
کتاب‌خانه ملی ایران ۸۲-۳۳۵۶



مجموعه نمایش‌نامه

گودو ۱۱

بهروز غریب‌پور قلمه‌ی حیوانات

ناشر مؤسسه‌ی فرهنگی - انتشاراتی قدیم‌سازان
نوبت چاپ اول، ۱۳۸۲
ویراستار مهدی رحیمی
لیتوگرافی صحیفه
چاپ مروی
شمارگان یک‌هزار نسخه
بها نهصد تومان
شابک ۹۶۴-۳۵۲-۱۰۷-۹

کلیه‌ی حقوق برای ناشر محفوظ است.

تهران - صندوق پستی ۱۵۵۹-۱۳۱۴۵
تلفن مرکز پخش ۶۴۱۴۱۴۱
نشانی پست الکترونیکی Info@Andishehsazan.org

شخصیت‌ها:

ارباب جونز

همسر ارباب جونز

میچر خوک

سکوئیر خوک

نابلتون خوک

سنوبال خوک

بلوبل سگ

جسی سگ

باکسر اسب

کلور مادیان

مالی مادیان

بنجامین الاغ

موریل بز

ویکتوریا بزغاله

موزز کلاغ

مارگریت مرغ

خوک معلم

خوک بانو

جوجه مرغابی

گوساله

گوینده‌ی رادیو

فرمانده سگ

سگ‌های گروه تجسس - اعضای دسته‌ی ارکستر

بچه خوک‌ها - بزغاله‌ها - جوجه‌ها - کبوترها - سگ‌ها

کارگرهای مزرعه‌ی ارباب جونز (سه نفر)

ارباب‌ها:

جان - اسمیت - پوستین - مارتین - ویمپر - بیل لنیگدون

درباره‌ی رویایی پوچ ادای دین به جوج اورول و اثر جاودانه‌اش: قلعه‌ی حیوانات

پدربزرگم یک باور خرافی داشت: او بر این عقیده بود که خواندن امیرارسلان باعث پریشانی و از هم پاشیدگی خانواده‌ها می‌شود و برای نیات این باور عمیق و خرافی خود، شاهد می‌آورد که پس از خواندن استان امیرارسلان، پسرانم از من و از یکدیگر بریدند و خانواده یک‌پارچه‌مان از هم گسیخت. به همین دلیل کتاب وسوسه‌انگیز امیرارسلان، با نقاشی‌های سنگی و جذابش بر طاقچه‌ی خانه‌ی پدربزرگ خاک می‌خورد و کسی جرئت نزدیک شدن به آن را نداشت. اعتراف می‌کنم که این رمان دوره‌ی قاجاریه را به همین دلیل و با ترس و لرز راوان خوانده‌ام و زمانی گسیخته‌شدن خانواده‌ی خودمان را نیز به حساب می‌توجهی به باور پدربزرگ و ناشی از خواندن امیرارسلان می‌پنداشتم. در ۲۳ سالگی بر این خرافه شوریدم و نمایش‌نامه‌ی «سفر سبز در سبز» را با هم از این نخستین رمان ایرانی با آمیخته‌ای از احساس و باورهای پارتانه نوشتم و به این ترتیب از «محمد علی نقیب‌الممالک» (نقال دوره‌ی صرالدین شاه) نویسنده‌ی امیرارسلان نام‌دار عذر خواستم.

مقارن آخرین سال‌های دبستان گرفتار خرافه‌ی دیگری شدم. بسیاری

بر این عقیده بودند که خواندن نوشته‌های «صادق هدایت» خواننده را چه مایوس و دل‌زده می‌کند که بی‌تردید دست به خودکشی خواهد زد و کسی خودکشی می‌کرد اولین سؤال این بود که آیا آثار صادق هدایت خوانده بود یا نه و اگر پاسخ مثبت هم نبود علت خودکشی را دوستی خوانندگان آثار هدایت می‌دانستند و من از ترس این که عبادا خودکشی بکنم، «سه قطره خون» و «سگ ول‌گرد» را با وقفه‌های طولانی خواندم بلکه تأثیر آن‌ها در من کاهش یافته و مانع خودکشی‌ام بشود. انگار که زهری را ذره‌ذره و قطره‌قطره بنوشی تا زهر بر تو بی‌تأثیر شود. پس خواندن این دو داستان صادق هدایت با کمال تعجب متوجه شدم که شاد زندگی در من از میان نرفته اما نگاهم تغییر کرده است. به قول معروف چشم و گوشم بازتر شده است. از یکی از معلم‌هایم که مطمئناً هیچ‌یک آثار صادق هدایت را نخوانده بود راز این پیروزی بزرگ را پرسیدم: او مکشی طولانی پاسخ داد: اثری که باعث خودکشی می‌شود «بوف کور» است! و بعد پرسید: آیا بوف کور را خوانده‌ای؟ گفتم نه. و او پیروزمندانانه با قاطعیت ادامه داد که: جان سالم به در بردی! دیگر نوشته‌های صادق هدایت و به‌خصوص بوف کور را نخوان! ... اما توصیه‌ی معلم کم‌دانش دلسوز، من را حریص‌تر کرد.

پس در جست‌وجوی شرایطی بودم که خواندن بوف کور مرا از پای نیاورد و زمانی که اولین عشقم را تجربه کرده و سراپا شور و هیجان لبریز از نیروی زندگی بودم فرصت را غنیمت شمرده به سراغ جام زهر واقعی؛ یعنی بوف کور رفتم. با این باور که عشق، پادزهر تأثیر بوف کور خواهد بود. بوف کور را لاجرم نوشیدم و نمردم! ... بوف کور را خواندم خودم را نه حلق‌آویز کردم، نه قرص خواب‌آور خوردم و نه به فکر شیوه خلاق دیگری برای خود کشتن افتادم. در ۲۴ سالگی و سال پایانی دانشکده با نوشتن و کارگردانی نمایش‌نامه‌ی «سار از درخت پریا

براتب ارادت و اعتذار خودم را نسبت به صادق هدایت نیز به جا آوردم، اما رس لازم را نگرفتم: جنبش سورئالیستی! چپ و در رأس آن‌ها نویسندگانشان، توده‌ای‌ها - که کعبه‌ی آلمان‌شان اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی بود - خواندن آثار «داستایفسکی» و «جرج اورول» و بسیاری دیگر را مانع رشد قوای دماغی روشن‌فکران، مایوس‌کننده و گمراه‌کننده می‌دانستند و اگر دو خرافه‌ی پدربزرگم و معلمانم به خانواده‌ی خودمان رمی‌گشت این یکی شوخی‌بردار نبود. کافی بود که کسی از جرج اورول نقل قولی بکند. چماق‌های تکفیر بود که بر سر و جان گوینده یا نویسنده می‌آمد. این تبلیغ حتی بر من نیز که کوچک‌ترین قصدی نسبت به فکر آن‌ها نداشتم اثر کرده بود. می‌ترسیدم جرج اورول خائن و مزدور اردوگاه امپریالیسم، نویسنده‌ی تا بن دندان بورژوا، بر من اثر بگذارد و ایمانم را به انقلاب رهایی‌بخش زایل کند. اعتراف می‌کنم که «قلعه‌ی حیوانات» را خریده بودم اما از ترس آن‌که مبدا جرج اورول بر من پیروز شود لای آن را باز نمی‌کردم. اما هر از چندگاهی وسوسه می‌شدم تا این اثر مزورانه! را بخوانم. این بار از شیوه‌ی فاصله‌گذاری «برتولت برشت» مدد گرفتم: داستان را می‌خواندم و در فواصل آن نوشته‌های متضاد با آرای اورول را نیز می‌خواندم و با اتخاذ این شیوه اثر را با نگاه انتقادی خواندم. خواندن قلعه‌ی حیوانات با این شیوه‌ی ابلهانه نه تنها باعث کشف اثر نشد بلکه بر این باور افزود که «بورژوازی با یک اثر ادبی سمبولیک سطحی به اردوگاه سوسیالیستی تاخته است» به‌خصوص زمانی که بیوگرافی جرج اورول را خواندم و متوجه شدم که او اندک‌زمانی در اداره‌ی پلیس هم خدمت می‌کرده است. کینه‌ام نسبت به او به اعلا درجه رسید و بارها او را خائن، نادان، مزدور و چه و چه خطاب کردم.

سال‌ها گذشت و در جریان کنگره‌ی تئاتر کودک و نوجوان و به عنوان نماینده‌ی ایرانی شرکت‌کننده در این کنگره، گذارم به آلمان شرقی و پس

از آن به چکسلواکی افتاد. دیوار برلین پابرجا بود و حکومت کمونیستی مسلط بر اوضاع، و با این‌که طی این مدت نمایش‌های بی‌نظیر دیدم و قدرت تئاتر در آلمان شرقی آشنا شدم، نفسم بند آمده بود. فضای پلیسی فرودگاه تا تماشاخانه، از خیابان تا اتاق محل اقامتم احساس می‌شد سیستم پلیسی ایدئولوژیک، انسان‌ها را حقیر، جامعه را تلخ، سرد و عبوس و ریاکار کرده و درد دل‌های بریده‌بریده و توأم با لکنت زبان اهل تئاتر به این احساس خفقان می‌افزود. در پراگ نیز حقایق تلخ گریبانم را گرفت مرا واداشت که دیگر بار، قلعه‌ی حیوانات را بخوانم. به یک کتاب‌فروشی رفتم که آثاری از نویسندگان انگلیسی زبان در بساطش پیدا می‌شد. در آن‌جا سراغ قلعه‌ی حیوانات را گرفتم. سکوت مهیب تنها پاسخی بود که شنیدم.

فروشنده با نگاه عمیق به من می‌خواست محترمانه بفهماند که این آثار نویسندگان پست و ضدبشریت به فروش نمی‌رسد، راهم را کشیدم. سرمای سیاسی پراگ را تا بن دندان احساس کردم.

پس از بازگشت به ایران، قلعه‌ی حیوانات را دوباره و این بار با بی‌فاصله، بی‌فاصله‌گذاری و به دور از هرگونه داوری منفی خواندم. اورور را دوباره کشف کردم اما هنوز برای آن‌که به او ادای دین کنم، فرصتی مجالی و راهی نیافته بودم. دیدار مجدد از چکسلواکی دوباره‌شده‌ی چک اسلواکی، دیدار از رومانی پس از فروپاشی بهشت موعود کاغذین، دیدار مسکو پس از سقوط کمونیسم، دیدن آلمان یک‌پارچه، پس از فرو ریختن دیوار مهیب و خوفناک برلین، دیدن ارمنستان پس از استقلال و ... مرا به صرافت انداخت که در وصف آن بهشت موعود کاغذین، بهشت دروغ‌نمایش‌نامه‌ای بنویسم: نوشتن نمایش‌نامه‌ی «بینوایان» و بر روی صحن آوردن آن، نوشتن نمایش‌نامه‌ی «کلبه‌ی عمو تم» و چند تجربه‌ی دیگر در حوزه‌ی تبدیل ادبیات داستانی به ادبیات نمایشی و نمایش‌نامه، ناگهان به یادم آورد که تبدیل قلعه‌ی حیوانات به نمایش‌نامه، من را به همه‌ی

دافم می‌رساند. ضمن آن که به جرج اورول تعظیمی دوباره خواهم کرد و آستانه‌ی پنجاه و چهار سالگی، و با نوشتن یک نمایش‌نامه‌ی دیگر به اثبات رهایی از شر یک خرافه‌ی هولناک، به نویسنده‌ی دیگری ادای خواهم کرد و ... چنین شد که قلعه‌ی حیوانات را نوشتم. آرزویم این است که این نمایش‌نامه را به روی صحنه بیاورم تا با تماشاگرانم به سوگسانی بنشینیم که همه‌ی توش و توان و توانایی خود را برای تحقق یابی پوچ و هولناک هزینه کردند، و در بهشت پندارهایشان که جز سمنی یخ‌زده، بی‌رحم، تحقیرکننده و نابودگر نبود چشم بر لبان فرو

«Animal farm» تحت عناوین «مزرعه‌ی حیوان»، «مزرعه‌ی حیوانات» و «قلعه‌ی حیوانات» بیش از شانزده بار توسط مترجمان ایرانی و سران مختلف به زبان فارسی چاپ و منتشر شده است. «اتوشیروان ملت‌شاهی» در سال ۱۳۴۸ با انتخاب عنوان «مزرعه‌ی حیوان»! یکی از بین کسانی است که این نوشته‌ی جرج اورول را به زبان فارسی ترجمه کرده و در همان سال «امیر امیرشاهی» هم ترجمه‌ی دیگری را به نام قلعه‌ی حیوانات» در اختیار خوانندگان فارسی‌زبان قرار داده است. از آن زمان تاکنون کسانی چون سامسون (سامسان) آرام‌کلیان، مهرنوش زاهری، حمید بلوچ، صالح حسینی، معصومه نبی‌زاده، همایون نوراحمد، علی صالحی، سعید کوشا، محمد فیروزبخت، مجید نوریان، حجت اسامی، رعه یا قلعه‌ی حیوانات را ترجمه کرده‌اند. جالب این که این داستان مبلک اورول بر اساس ترجمه‌ی امیر امیرشاهی به خط بریل و برای بنیان نیز چاپ شده است و به همین لحاظ از نظر کثرت مترجمان، برت انتشارات‌ها، تیراژ فراوان قلعه‌ی حیوانات می‌توان چنین استنباط کرد که خوانندگان ایرانی پیام اجتماعی اورول را عمیقاً دریافت کرده و به

همین دلیل طی چهار دهه این نوشته را گرامی داشته و اشتیاقشان طریق خواندن مکرر این اثر به نمایش گذاشته‌اند. اما اعتقاد من این است که نمایش‌نامه‌ی قلعه‌ی حیوانات در صورت تأمین شرایط اجرای صحیح آن قادر خواهد بود که به صورت بسیار مؤثرتری ارزش‌های این نوشته ماندگار را بیان و آشکار سازد. پس امیدوارم که روزی این آرزوی دیرینه در برابر دیدگان خوانندگان (قلعه‌ی حیوانات) گذاشته آنان را دیگر بار در شکست یک رؤیا سهیم سازم. اما از آن‌جا که به خاطر نوشتن این نمایش‌نامه لازم بود که از ترجمه‌های گوناگون فارسی استفاده نمایم خود فرض می‌دانم که از همه‌ی افرادی که رنج ترجمه‌ی این اثر را دوش کشیده‌اند یاد کرده و از ایشان تشکر کنم.

بهروز غریب